

شیراز در دوره‌ی حافظ

دکتر جمشید صداقت کیش
استاد بازنشسته‌ی دانشگاه شیراز

فارسی‌ست که با لهجه‌ی شیرازی صحبت می‌کنند. - دین مردم شیراز اسلام و مذهب آنان شیعه ۱۲ امامی‌ست و از اقلیت‌های مذهبی: ۱۰۹۷ نفر زرتشتی، ۳۱۸ نفر مسیحی و ۳۷۵۸ نفر یهودی در شهر شیراز زندگی می‌کنند و تاسیسات مذهبی برای خود دارند و بیش‌ترین تاسیسات مذهبی را یهودیان به نسبت مسیحیان و زرتشتیان دارند. در شهر شیراز - هم‌اکنون - ۱۸۵ مسجد، ۱۷ حسینیه و حدود ۱۶۰ زیارتگاه وجود دارد.

خصوصیات شیرازی‌ها

شیرازی‌ها آریایی و از لحاظ انسان‌شناسی جسمانی از گروه ایران باستان می‌باشند.

مردمی با محبت، مهمان‌نواز و عموماً دوست‌داشتنی هستند.

القاب شیراز

شیراز در طول تاریخ القاب گوناگونی از جمله ملک سلیمان، مملکت سلیمان، تختگاه سلیمان، دارالعلم و دارالفضل داشته است.

آداب و رسوم شیرازی‌ها

هر شهری در جهان آداب و رسومی دارد و شیراز نیز این چنین است، اما حوصله‌ی این مجلس امکان بررسی همه‌ی این آداب و رسوم را به ما نمی‌دهد و فقط به دو نوع آن بسنده می‌کنیم:

۱- عروس کردن درخت نارنج: به‌گاهی که درخت نارنجی در خانه‌ی یک نفر شیرازی میوه نهد و یا کم میوه دهد، زن صاحب‌خانه، زن‌های همسایه را به خانه‌اش دعوت می‌کند. در این حال زن صاحب‌خانه اره‌ی برمی‌دارد و به‌سوی درخت نارنج می‌رود و تظاهر می‌کند که درخت را می‌خواهد ببرد.

در این هنگام یکی از زنان پیش می‌آید و می‌پرسد: چه کار می‌کنی؟

زن صاحب‌خانه پاسخ می‌دهد: چون میوه نمی‌دهد، می‌خواهم ببرمش!

زن پرسشگر می‌گوید: این دفعه من ضامنش می‌شوم، نبرش. اگر دفعه دیگه نارنج نداد، ببرش.

سپس تور سفیدی روی درخت نارنج می‌اندازند و آن را بدین

□ در آغاز بهمن ۱۳۸۳ شهرداری شیراز نمایشگاهی از آثار هنری و صنایع‌دستی شیراز را در شهر انیه (Asnieres) در حومه‌ی پاریس به مدت یک هفته برگزار کرد که در کنار آن موسیقی و نیز تئاتر عروسکی با هنرمندی آقای فقیه اجرا شد.

در دومین روز این مراسم کنفرانسی درباره‌ی حافظ برگزار شد که چهار نفر سخنران در آن به ایراد سخنرانی پرداختند: پروفیسور فوشه کور، مترجم اشعار حافظ به زبان فرانسه، دکتر حبیب‌اله آیت‌اللهی، استاد دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران، دکتر کاووس حسن‌لی، استاد دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز و من. بگذریم از جذابیت و ارزشمندی سخنرانی آن سروران عزیز، پس از این که من سخنرانی کردم، پروفیسور فوشه کور اظهار داشت، سخنرانی شما بسیار عالی‌ست، حتماً آن را چاپ کنید. پیش از یک سال و نیم، حالا فرصت شده که آن را تقدیم ماهنامه‌ی وزین حافظ نمایم تا چنان‌چه سروران گرامی صلاح دانستند، به چاپ برسانند.

متن سخنرانی من در این کنفرانس درباره‌ی اوضاع فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شیراز در دوره‌ی حافظ می‌باشد و چون اکثریت شنوندگان فرانسوی بودند، می‌بایستی نظر اجمالی به شیراز کنونی داشته باشم و شیراز امروز را به آنان معرفی کنم.

متن سخنرانی من به شرح زیر است:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر

نسیسیم خاک مصلی و آب‌رکناباد

صحبیت من از دو قسمت تشکیل می‌شود، یکی شرحی درباره‌ی شیراز امروز است و دو دیگر شیراز دوره‌ی حافظ. اینک شیراز امروز: - شهر شیراز، مرکز استان فارس، در جنوب ایران و به‌فاصله‌ی ۹۲۵ کیلومتری از شهر تهران، در ۲۹ دقیقه و ۳۷ درجه‌ی طول جغرافیایی و در ۲۵ دقیقه و ۳۰ درجه‌ی عرض جغرافیایی و در ارتفاع ۱۵۴۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است.

- دشت شیراز بین دو سلسله کوه شمالی و جنوبی واقع شده که درازای آن ۴۰ کیلومتر و عرض آن گوناگون است که میانگین آن ۳۰ کیلومتر و مجموعاً ۱۲۶۴ کیلومتر مربع گستردگی دارد.

شهر شیراز در این دشت واقع شده و طول شهر حدود ۶۰ کیلومتر و پهنای آن از ۳ تا ۳۰ کیلومتر می‌باشد.

- جمعیت شیراز، ۱۲۵۰۰۰۰ نفر می‌باشد و زبان مردم شیراز،

صورت عروس می‌کنند، نقل و شکر پنیر روی درخت می‌پاشند کل می‌زنند، هلهله می‌کنند، واسونک می‌خوانند، دایره می‌زنند و بر این باورند که آن درخت محصول خواهد داد.

۲- آب‌های مقدس: در آرامگاه سعدی حوضی به نام حوض ماهی وجود دارد که تا سال ۱۹۴۸ مراسمی در این آب برای حاجت‌خواهی اجرا شد. اما از آن زمان به دلیل تجدید ساختمان آرامگاه این مراسم متروک شده است.

آب این حوض که از جریان قناتی‌ست بعد از حوض به بیرون ساختمان آرامگاه می‌رود و در کوچی در مجاورت آرامگاه از زیرزمین بیرون می‌آید.

از ظهر سه‌شنبه‌ی آخر سال ایرانی تا ساعت هشت بعدازظهر، زنان دور از چشم مردان و از ساعت هشت تا بامداد روز بعد مردان در این آب، آب‌تنی می‌کنند و حاجت‌خواهی می‌کنند و بر این باورند که آرزوهایشان برآورده می‌شود. این کوچه و این آب را مردم حمام سعدی می‌نامند و برای این مراسم جمعیت زیادی از شهر شیراز و نقاط دور و نزدیک می‌آیند.

شیراز، شهر جذاب

در طی هزار سال گذشته شیراز مورد ستایش شاعرانی چون سعدی، حافظ، عبید زاکانی و ده‌ها نویسنده و سیاح قرار گرفته است، از جمله توماس هربرت، سیاح انگلیسی در سال ۱۶۲۸ شمعی در مورد شیراز سروده که چنین آغاز می‌شود:

«بدرود ای دیار دل‌انگیز، چون آن‌گاه که روی از تو می‌گردانیدم، یاد راندن آدم از بهشت در دلم گذشت.»

بزرگان شیراز

شیراز چهره‌هایی بزرگ در شعر چون سعدی و حافظ و شخصیت‌هایی نظیر ملاصدرا در فلسفه و حدود سه هزار نفر ادیبه شاعر، مولفه پژوهشگر و... در هزار ساله‌ی گذشته داشته که نام‌شان در کتاب‌ها آمده است.

سابقه‌ی تاریخی شیراز

کهن‌ترین ماخذی که از شیراز نام برده الواح گلی تخت جمشید می‌باشد که این شهر را در ۲۵۰۰ سال تی‌زاری‌ایش یا شی‌زاری‌ایش ذکر می‌کند و در آن زمان محل هنرها و صنایع‌دستی تخت جمشید بوده است.

مطالعات باستان‌شناسی نشانگر آن است که در حدود مسجد جامع عتیق آثار پیش از تاریخ از دوره‌ی عیلامیان از حدود چهار هزار سال پیش در سال‌های اخیر کشف شده و در میدان عادل‌آباد شیراز هم سی‌هال پیش از این آثار پیش از تاریخ به‌دست آمده است.

سپس تمدن در دشت شیراز به سوی شمال شرقی می‌رود، در کوه قلعه بندر، در ۳۰۰ متری آرامگاه سعدی آثار هخامنشیان، در قصر ابونصر نیز آثار هخامنشیان و دوره‌های بعد و در برم‌دلک آثار دوره‌ی ساسانیان وجود دارد.

در این دوره‌ها بویژه دوره‌ی ساسانیان، استخر پایتخت ایران بود و با گسترش اسلام و مرکزیت شهر شیراز از لحاظ جغرافیایی به‌تدریج از اهمیت استخر کاسته و بر ارزش شیراز افزوده می‌شد. به‌نحوی که در حدود سال ۸۲۱ شیراز مرکز استان فارس و در دوره‌ی دیالمه از سال ۹۴۳ تا سال ۹۹۳ شیراز پایتخت ایران شد.

در دوره‌ی پادشاهی عضدالدوله از این سلسله، شیراز مرکز علم و تمدن می‌شود، به‌گونه‌ی که شاعران، دانشمندان و... در شیراز جمع می‌شوند.

مثالی بزینم، متنبی شاعر عرب از شام به شیراز می‌آید و سجزی، ریاضیدان و منجم از اصفهان به شیراز می‌آید و جامعه‌ی علمی در آن زمان به‌صورت بی‌نظیر به‌وجود می‌آورند.

جزوه‌ی در ۲۰ صفحه از سجزی در کتاب‌خانه‌ی بریتانیا در لندن وجود دارد که در مقوله‌ی ریاضی‌ست و در آن سجزی هر بار نوشته است که معماران شیرازی این سوال را کرده‌اند.

بی‌گمان جامعه‌ی علمی بسیار متعالی بوده که بنایان و معماران آن ریاضی می‌دانسته‌اند.

البته در دوره‌ی زندیه (۱۷۸۲-۱۸۲۸) یک‌بار دیگر شیراز، پایتخت ایران می‌شود و این شهر از رونق فرهنگی برخوردار می‌شود. به هر روی از دوره‌ی دیالمه تا دوره‌ی اتابکان درباره‌ی شیراز اطلاع کمی در دست است.

اما سده‌ی که حافظ در آن زندگی می‌کرده، براساس تقویم ما از سال ۱۳۲۱ شروع و به سال ۱۴۲۱ ختم می‌شود.

حدود ۳۳ سال از این سده را اتابکان که پادشاهان محلی بوده‌اند بر فارس و شیراز حکومت رانده‌اند.

بنابر این قسمت دوم بحث من درباره‌ی دوره‌ی حافظ است که متاسفانه تاریخ اجتماعی آن نانوشته است و از حدود ۴۰ سال پیش شروع شده. بنابر این اطلاع ما از دوره‌ی اجتماعی حافظ اندک است. به هر روی آن‌چه در چند کتاب همان دوره آمده، فهرست‌وار عرض می‌کنیم:

دوره‌ی اتابکان

اتابکان سلفری از سال ۱۱۶۴ تا سال ۱۲۸۵ در فارس حکومت کردند.

آثاری نظیر مسجد نو، آرامگاه آتش‌خاتون و باغ تخت قراچه از آنان برجای مانده است.

از جمله اتابکان نامدار اتابک سعد و پسرش اتابک ابوبکر بن سعد است که اولی در آخر عمر ساختمان‌های خیریه‌ی زیادی از جمله بازار، مسجد، رباط، حمام و احداث قنات اقدام نمود و اهل علم و ادب را عزیز داشت.

بنیامین تطیلی در سال ۱۱۶۴ به ایران می‌آید و رقم کلیمیان شیراز را ده هزار نفر ذکر کرده است:

چند واقعه در دوره‌ی اتابکان رخ می‌دهد:

- حمله‌ی لشکر مغول از کرمان به شیراز و فارس در سال‌های ۱۲۹۸ و ۱۳۰۱.

- انتشار اسکناس در سال ۱۳۱۴ و سرانجام آن که به دلیل عدم اعتماد مردم با شکست روبه‌رو می‌شود و چند سال بعد در سوئد اسکناس منتشر می‌شود و در فرانسه هم در سال ۱۷۲۱ که دومی با شکست مواجه می‌شود.

- احداث رصدخانه در شیراز که اینک اطلاعاتی از محل و سرانجام آن نداریم.

این بطوطه که سفر خود را از کشورش در سال ۱۳۴۶ آغاز می‌کند و حدود سال ۱۳۵۴ به شیراز رسیده، در وصف شیراز چنین می‌نویسد: «شیراز شهری ست قدیمی و وسیع و مشهور و آباد. دارای باغ‌های عالی و چشمه‌سارهای پُر آب و بازارهای بدیع و خیابان‌های خوب. در این شهر نظم و ترتیب عجیبی حکم فرمات. هر یک از اصناف و پیشه‌وران در بازار جداگانه‌یی متمرکز می‌باشند و از افراد صنف‌های دیگر در میان آنان داخل نمی‌شوند. مردم شیراز خوشگل هستند و لباس تمیز می‌پوشند. در مشرق‌زمین هیچ شهری از لحاظ زیبایی بازاریها و باغ‌ها و آب‌ها و خوشگلی مردم به پایه دمشق نمی‌رسد مگر شیراز. این شهر در زمین مسطحی واقع شده و گرداگرد آن را از هر سو باغ‌ها فراگرفته و پنج نهر از وسط شهر می‌گذرد. یکی از آن‌ها، نهر معروف رکن‌آباد است که آب شیرین و گوارایی دارد. آب این نهر در زمستان گرم و در تابستان بسیار خنک است و سرچشمه‌ی آن در دامنه‌ی کوهی به‌نام قلیعه واقع شده. مسجد بزرگ شیراز به‌نام مسجد عتیق یکی از وسیع‌ترین و زیباترین مساجد است، صحن بزرگ آن با مرمر فرش شده و تابستان‌ها هر شب صحن آن را می‌شویند و بزرگان شهر برای گزاردن نماز مغرب و عشا در آن‌جا فراهم می‌آیند.

در قسمت شمال مسجد درمی‌ست که آن را در حسن می‌نامند و از آن‌جا به بازار میوه‌فروشان می‌رود. این بازار یکی از زیباترین بازارهاست و من آن را از بازار باب‌البرید دمشق هم زیباتر می‌دانم. مردم شیراز و خصوصاً زنان آن شهر به زیور صلاح و سداد و دین و عفاف آراسته‌اند. زنان شیراز خف [کفش ساقه بلند] به پا می‌کنند و هنگام بیرون رفتن از منزل، خود را می‌پوشانند و برقع بر رخ می‌افکنند، به طوری که چیزی از تن آنان نمایان نمی‌شود. زنان شیرازی صدقه و احسان زیاد می‌دهند و از غریب رسوم ایشان این است که روزهای دوشنبه، پنج‌شنبه و جمعه در جامع بزرگ شهر برای شنیدن بیانات واعظ گرد می‌آیند و گاهی عده‌ی حاضرین این مجلس‌ها به هزار یا دو هزار تن می‌رسد و از شدت گرما هر کدام با بادبزی که به‌دست دارد، خود را باد می‌زند و من در هیچ شهری ندیدم که اجتماعات زنان به این انبوهی باشد.» (ج ۱، صص ۲۱۷-۲۱۶)

این بطوطه در شیراز برای دیدن شیخ مجدالدین شیرازی که قاضی شیراز بوده و نابینا، به مدرسه‌ی مجدیه می‌رود و به دستور شیخ اتاقی را به این بطوطه می‌دهند که در آن‌جا اطراق کند.

در همین احوال، فرستاده‌ی سلطان ابوسعید پادشاه عراق به خدمت شیخ می‌آید، عمامه و دستار را از سر برمی‌دارد و پای شیخ را بوسه می‌زند و در حالی که گوش خود را به دست می‌گیرد، در برابر شیخ می‌نشیند و این نهایت ادب و احترام در میان آنان است و برای

پادشاه چنین کاری را می‌کنند.

حمدالله مستوفی در سال ۱۳۶۱ در مورد شیراز چنین نوشته: «... و در این تاریخ خرابی به‌حال آن بارو [ی شهر شیراز] راه یافته بود. ملک شرف‌الدین محمود شاه اینجو تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای بروج جهت محافظان از آجر خانه‌ها ساخت. و شهر شیراز هفده محله است و نه دروازه دارد: اصطخر، دراک موسی و بیضا و کازرون و مسلم و فسا و باب نو و دولت و سعادت. شهر در غایت خوشی‌سته. اما کوجه‌هایش جهت آن که اکنون در مبرز [مستراح] ساختن مقصرند پُر چرکین می‌باشد و مردم متمیز را در آن کوجه‌ها تردد متعذر [دشوار] است و هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود. آبش از قنوات است و بهترین آن کاریز رکن‌آباد است که رکن‌الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگ‌تر قنات بندر که به کشت سعدی مشهور است و هرگونه عمارت محتاج نمی‌شود و در بهار سیلاب از کوه دراک می‌آید و بر ظاهر شهر می‌گذرد و به بحیره ماهلویه [دریاچه‌ی مهارلو] می‌رود و ارتفاعات آن‌جا وسط است و بیش‌تر اوقات سعر [نرخ قیمت] خوردنی بالا بود.

از میوه‌هایش انگور مثقالی به‌غایت نیکوست. و در آن شهر درخت سرو نحوی نیک به‌قوت است. مردم آن‌جا اکثر لاغر و اسمر [گندم‌گون] و سنی شافعی مذهب‌اند و اندک حنفی و شیعی نیز باشند و درو سادات بزرگ صحیح‌النسب‌اند و آثار رسول (ص) دارند و اثری نکو دارد.

و اهل آن‌جا درویش نهاد و پاک اعتقاد باشند و به کم‌تر کسی قانع و درو بینوا بسیار است، اما از کدیه [گدایی] محترز باشند و البته به کسی مشغول. و متمولان آن‌جا اکثر غربی‌اند و شیرازی متمول به نادر می‌افتد و اکثر اهل آن‌جا در خیرات ساعی‌اند و در طاعت و عبادت حق تعالی درجه‌ی عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب او را برج اولیا گفته‌اند، اما اکنون به سبب ناانصافی و طمع پیشوایان مکمن اشقیاست. و در آن شهر جامع عتیق عمرو بن لیث ساخته است و گفته‌اند آن مقام هرگز از ولی خالی نبوده و بین‌المحراب و المنبر دعا را اجابت بود و مسجد جدید اتابک... و مسجد سنقر... و دارالشفا عضدالدوله و دیگر جامع‌ها و خوانق [خانقاه‌ها]، مدارس و مساجد و ابواب‌التخیر که در باب تحول ساخته‌اند بسیار است. همانا از پانصد بقعه در گذرد و بز آن موقوفات بی‌شمار. اما از آن کم به مصرف استحقاق می‌رسد و اغلب در دست مستاکله [کسانی که مال ضعفا را می‌گیرند] است و در آن‌جا مزارات متبرکه که [بقعه را نام می‌برده] و امثال هم فراوان است، چه در اکثر مدارس و خوانق و مساجد نیز مقابر خواص است و عموم مقابرش بعضی در اندرون شهر است و برخی در بیرون به چند موضع متفرق. و حقوق دیوانی‌اش به تمغا [رسومات و عوارض شهرداری] مقرر است و اکنون چهارصد و پنجاه هزار دینار ضمانتی آن‌جاست. و ولایتش تمامت فارس از توابع اوست آن‌چه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن، آن را حومه خوانند...» (مستوفی، صص ۱۷۳-۱۷۲)

شیخ ابواسحاق از سال ۱۳۶۴ تا سال ۱۳۷۸ به مدت ۱۵ سال با آسودگی پادشاهی کرد و چون مردی ادیب و شاعر بود، شاعران و دانشمندان را به دور خود جمع کرد.

بزرگ‌ترین چهره‌ی اینان خواجه شمس‌الدین حافظ است که در شعر خود، شیخ ابواسحاق را ستوده و گفته است که فارس در دوره‌ی این پادشاه، با پنج شخص بسیار آباد بود که عبارتند از: شیخ امین‌الدین، قاضی عضدالدین، عبدالرحمن ایجی، حاجی قوام و قاضی مجدالدین اسماعیل، قاضی شیراز می‌باشد.

تردید نیست که شیراز در این دوره رونق بسیاری داشته است. قتل شیخ ابواسحاق، مردم شیراز و حافظ را سخت آزرده می‌کند و حافظ در غزلی از وی چنین یاد می‌کند:

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

در سفر دیگری که ابن بطوطه یعنی در سال ۱۴۰۹ مجدداً به شیراز می‌آید به دیدار شیخ مجدالدین شیرازی به منترسه‌ی مجدیه می‌رود، در آن‌جا ماوا می‌گیرد و یک روز که به دیدار این شیخ می‌رود، می‌بیند شیخ ابواسحاق، پادشاه شیراز، گوش به دست در مقابل شیخ نشسته است.

ابن بطوطه در مورد شاه شیخ ابواسحاق می‌نویسد: «یکی از بهترین پادشاهان و مردی بود خوش‌هیكل، خوب‌روی، نیکوخواهی، کریم، خوش‌اخلاق و فروتن، با سپاهی نیرومند و کشوری پهناور داشت. عدد لشکریان او حدود پنجاه هزار و مرکب از افراد ترک و ایرانی بودند اما خواص و نزدیکان وی همه اصفهانی بودند. زیرا وی اطمینانی به مردم شیراز نداشت و شیرازیان را به خدمت خود نمی‌گماشت و اجازه نمی‌داد که به دستگاه او نزدیک شوند. حتا مردم شهر اجازه‌ی حمل اسلحه نداشتند و سبب آن بود که شیرازیان مردمانی دلیر و شجاع‌اند و همواره نسبت به حکومت طریق گردن‌کشی و نافرمانی می‌سپارند. هرکس از مردم شهر که با خود اسلحه داشت، مورد تعقیب و تنبیه مامورین واقع می‌شد و من یک‌بار مردی را دیدم که جاندارها کشان‌کشان می‌برند و بند بر گردنش نهاده بودند. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: دوش در دست وی کماتی بوده است». (ابن بطوطه، صص ۲۲۳-۲۲۲)

همو می‌نویسد: «سلطان ابوسعید، شیخ حسین پسر چوپان امیرالامرا را... به جای [پدر شیخ ابواسحاق] برگماشت و سپاهی گران به اتفاق او به شیراز فرستاد. شیخ حسن به شهر [شیراز] رسید و مالیات‌ها را جمع کرد. شیراز بزرگ‌ترین منابع مالیاتی است. حاجی قوام‌الدین تمناچی^۲ که متصدی مالیه بود به من گفت که او مالیات شیراز را روزانه به ده هزار دینار به مقاطعه پذیرفته و این مبلغ به حساب پول طلای مغرب [مراکش] معادل با دو هزار و پانصد دینار می‌شود. شیخ حسین مذکور مدتی در شیراز بود و آن‌گاه مصمم شد که پیش سلطان ابوسعید برود و در این هنگام ابواسحاق پسر محمدشاه اینجو را با دو برادرش رکن‌الدین و مسعود بگ و والدهاش تاش خاتون را بگرفت. شیخ حسین می‌خواست آن‌ها را به عراق برد تا در آن‌جا راجع به اموال محمدشاه مورد مطالبه و بازخواست قرار گیرند. این گروه چون به وسط شیراز رسیدند تاش خاتون نقاب از چهره برگرفت. خاتون بر عادت زنان

ترک معمولاً با روی باز بیرون می‌رفت، لیکن آن روز از خجالت نقاب بر چهره افکنده بود. وی از شیرازیان استمداد کرد و گفت: ای مردم شیراز من زن فلانم و نامم فلان است، آیا شما می‌گذارید که مرا بدین‌سان از میان شما بیرون کنند. درودگری که پهلوان محمود نام داشت (و من او را در بازار شیراز دیدم) برخاست و گفت: نه، نمی‌گذاریم و ابتدا راضی نخواهیم شد که او را از شیراز بیرون برند، مردم نیز آواز او دادند و شورش درگرفته همه‌ی شیرازیان سلاح برداشتند و عده‌ی زیادی از سربازان را کشتند و مال‌های فراوان گرفتند و خاتون را با پسرانش نجات دادند.

امیرحسین با همراهان خود از شیراز گریخت و پیش سلطان ابوسعید رفت. سلطان لشکری انبوه در اختیار او گذاشت تا دوباره به شیراز برگردد و هرچه خواهد با مردم آن شهر بکند، این خبر به گوش شیرازیان رسید، فهمیدند که انتقام‌کشی از آنان گرفته خواهد شد. پیش قاضی مجدالدین رفتند و از او التماس کردند که در این میان دخالت کند. [او واسطه شد و قضیه حل گردید. (همان، صص ۲۲۴-۲۲۳)]

پس از این واقعه شیخ ابواسحاق فارس و یزد را تسخیر می‌کند و به شیراز برمی‌گردد. ابن بطوطه می‌نویسد: «نظیره‌سازی تاق کسری، شاه ابواسحاق تصمیم گرفته بود ایوانی نظیر ایوان کسری بنا کند. لذا فرمان داد که مردم شیراز پایه بنا را بکنند. مردم آن شهر در اجرای فرمان به جنب و جوشی بزرگ برخاستند. هر یک از طبقات می‌کوشیدند که در این کار سهم بیش‌تری داشته باشند. [از زنبیل‌های چرمین، سبد با پارچه‌های ابریشمی زربفت، حتا از کلنگ نقره استفاده می‌کردند، خود شاه ابواسحاق نظارت می‌کرد و قسمت اعظم درآمد شهر صرف این کار می‌شد و ابن بطوطه وقتی به شیراز می‌رسد سه متر بالا آمده بود.]

ابن بطوطه از شاهچراغ (ع) برادر امام رضا (ع) و بقعه‌ی وی که «در نظر شیرازیان احترام تمام دارد و مردم تبرک و توسل به زیارت آن می‌روند، بحث می‌کند. همو می‌نویسد: «تاش خاتون مادر سلطان ابواسحاق منترسه‌ی بزرگی و زایویی برای این مزار ساخته که در آن برای مسافرین طعام داده می‌شود و دسته‌یی از قاریان همواره بر سر تربت قرآن می‌خوانند.

خاتون شب‌های دوشه‌به را به زیارت این بقعه می‌آید. در آن شب قضات و فقها و سادات شیراز نیز در آن‌جا فراهم می‌آیند. شیراز از جمله شهرهایی است که سید در آن بس زیاد است و من از اشخاص موثق شنیدم که عده‌ی سادات شیراز - آن‌ها که مستمری دارند - از کوچک و بزرگ هزار و چهارصد و کسری است و نقیب آنان عضدالدین حسینی نام دارد. این جمعیت چون در بقعه گرد می‌آیند به ختم قرآن می‌پردازند، قاریان با آهنگ‌های خوش به قرائت مشغول می‌شوند و خوراک و میوه و حلوا داده می‌شود و پس از طعام، واعظ بالای منبر می‌رود و همه‌ی این تفصیلات در فاصله‌ی بین نماز عصر و نماز شام انجام می‌یابد. خاتون در غرفه‌ی مشبکی که مشرف به مسجد [شاهچراغ (ع)] است، می‌نشیند و آخر سر هم بر در مقبره چون در سرای پادشاهان طبل و شیپور و بوق می‌نوازند». (همان، ص ۱۲۹)

وی بقعه‌ی شیخ کبیر، علامه عبدالله خفیفه بقعه‌ی روزبهان، آرامگاه شیخ زرکوب، آرامگاه سعدی و آرامگاه شمس‌الدین سمنانی را می‌بیند و شرح می‌دهد: «وی در عثمانی گروه جوانمردان را شرح

می‌دهد و برای مقایسه می‌گوید: «اهالی شیراز و اصفهان همه به روش جوان مردان تشبه می‌جویند». (همان، ص ۳۱۶)

این بطوطه از سفر هند در زمان شاه شیخ ابواسحاق مجدداً به شیراز می‌آید، اما هیچ توضیحی این بار درباره‌ی شیراز نمی‌دهد. (همان، ص ۷۱۶)

آل مظفر

آغاز سلسله‌ی آل مظفر را پاره‌ی از مورخان از سال ۱۳۲۸ و برخی سال ۱۳۵۸ می‌دانند و پایان آن سال ۱۴۱۶ می‌باشد.

سر سلسله‌ی این دودمان امیر مبارزالدین می‌باشد که در سال ۱۳۷۴ شیراز را تسخیر می‌کند و پادشاه می‌شود.

حافظ در دوره‌ی آل مظفر نیز زندگی می‌کرده است.

آل مظفر دو چهره‌ی مهم داشته، یکی امیر مبارزالدین است که متشروع و زاهد ریایی‌ست تمام خرابیات و میکده‌ها را خراب می‌کند. (زرکوب شیرازی، ص ۱۲۲)

درباره‌ی وی در همان زمان نوشته‌اند: [امیر مبارزالدین] به تربیت علما و فضلا مشغول شد و مردم را به سماع حدیث و تفسیر و فقه ترغیب می‌نمود و در امر به معروف و نهی از منکر مبالغه می‌کرد تا به مرتبه‌ی که هیچ کس را یاری آن نبود که نام فسق و فجور و مناهی را برد». (کتبی، ص ۶۴)

وی حتی برادرزاده‌ی خود را قصاص می‌کند. حافظ دل خوشی از این پادشاه ندارد و به همین علت غیرمستقیم در اشعارش او را می‌کوبد.

چهره‌ی دیگر شاه‌شجاع می‌باشد که ممدوح حافظ است. درباره‌ی وی چنین نوشته‌اند: «در زمان شاه شجاع مجموع رعایا و کافه برایا مرفه‌الحال گشتند و روز به روز مراتب علما و فضلا افزون می‌گشت و در رعیت پروری سعی جمیل می‌نمود». (کتبی، صص ۹۶-۹۵)

او دانشمندان را به دور خود گرد می‌کرد و مجالسی با شعرا و ادبا داشت. قاضی عضدالدین ایچی و میر سید شریف جرجانی را به حضور طلبید و گرمای داشت. درباره‌ی وی نیز بدین صورت نوشته‌اند: «شاه‌شجاع مانند پدر در ترویج احکام دین و اشاعه مراسم مذهبی سعی بلیغ می‌کرد - در تعمیر مساجد و مدارس و خانقاه‌ها کوشید و در مجالس علما شرکت می‌جست». (همان، ص ۱۵۵)

اوضاع اجتماعی - اقتصادی شیراز

اوضاع اجتماعی - اقتصادی شیراز در دوره‌ی اتابکان، آل اینجو و آل مظفر که هم‌زمان با عصر حافظ بوده به شرح زیر است:

مذهب مردم شیراز

مردم شیراز در سده‌ی چهارده و پانزده میلادی مسلمان بوده‌اند و پیرو یکی از فرق اهل سنت، البته تعداد کمی هم شیعه در شیراز بوده است.

البته با حدوث جنگ‌ها و ناملایمات، قرص مسکن برخی هم مکاتب مختلف تصوف و خانقاه‌ها بوده است که ریشه‌ی از پیش داشته است.

طبقات اجتماعی شیراز

جامعه‌ی شیراز در این ادوار دارای ویژگی‌های زیر است:

۱- وزرا و عمال دیوانی و سایر کارگزاران، غالباً از خویشاوندان پادشاه بوده‌اند.

۲- همواره به دلیل جنگ‌های پی‌درپی یک سپاه آماده به جنگ داشته‌اند و در مواقع ضروری از ساکنان شهر برای جنگ احضار می‌کرده‌اند.

۳- طبقات جامعه‌ی شیراز مانند سایر نقاط ایران به طبقات زیر تقسیم می‌شده است:

الف- بزرگ مالکان، اینجوها قبل از سلطنت از این گروه بودند.

ب- پیشوایان و روحانیان، موقوفات در دست آنان بود.

پ- تجار و کسبه، برخی خیلی ثروت داشتند.

ت- روستاییان، مالیات بر دوش آنان بود.

شرایط اقتصادی شیراز

۱- کشاورزان، با توجه به فرامین غازان‌خان و خواجه رشیدالدین فضل‌الله به دلیل حمله‌ی مغولان، حرص امرا و غیره درآمد کشاورزان چندان رضایت‌بخش نبوده است.

۲- بازرگانی و کسب کار بسیار رونق داشته و شیرازیان کالاها را از نقاط دوردست از طریق جزایر هرمز و... برای فروش به شیراز می‌آورده‌اند.

این بطوطه هم در مورد راسته‌ی بازارها صحبت می‌کند.

۳- سکه‌ها: نام خلفای راشدین روی آن بوده و درهم و دینار و به صورت نقره.

۴- مالیات و هزینه‌ها: مبانی عدالت نداشت.

شرایط فرهنگی شیراز

به دلیل شرایط اجتماعی و اقتصادی در دو دوره‌ی آل اینجو و آل مظفر تعداد شاعران و دانشمندان به ۲۵ نفر می‌رسد که در میان شاعران، برتر از همه حافظ است. دو دیگر در همین ادوار است که مکتب هنری با نام مکتب نقاشی شیراز به وجود می‌آید و در نتیجه هنرمندانی در هنر نقاشی و سایر هنرها در جامعه‌ی شیراز و ایران مطرح می‌شوند.

حوادث تاریخی

با توجه به این که بیش‌تر عمر حافظ در دوره‌ی آل اینجو و آل مظفر بوده، اجازه بدهید ببینیم که از آغاز دوره‌ی آل اینجو به بعد چه بر سر شیراز رفته است:

سال ۱۳۶۱: محاصره‌ی شیراز توسط امیرمیرحسین به مدت ۵۰ روز و درگیری جنگ که سرانجام با مصالحه حل می‌شود.

۱۳۶۴- ملک اشرف پسرعموی امیرحسین با سپاهی انبوه به شیراز می‌آید و در جعفرآباد متوقف می‌شود. شیرازیان به او حمله می‌کنند و اردوی او را پراکنده می‌کنند.

- هم در این سال ملک جلال‌الدین مسعودشاه توسط امیریایگی

باستی کشته می‌شود. شاه شیخ ابواسحاق اینجو، به خون‌خواهی برادر ۲۰ روز در شیراز با او جنگید و سرانجام امیریایی باستی شکست خورد و فرار کرد.

۱۳۷۴- امیر مبارزالدین شیراز را محاصره می‌کند. ناصرالدین کلو عمر به شاه شیخ ابواسحاق خیانت می‌کند و دروازه‌ی بیضا (بعدها دروازه‌ی باغ‌شاه) را می‌گشاید و امیرمبارزالدین وارد شیراز می‌شود و شاه شیخ ابواسحاق فرار می‌کند.

۱۳۷۶- مردم شیراز از شاه شیخ ابواسحاق حمایت می‌کنند و دروازه‌ی کازرون را به روی این پادشاه باز می‌کنند و شاه شیخ ابواسحاق وارد شهر شیراز می‌شود. ۱۳۷۹- سرانجام با پیروزی امیر مبارزالدین، شیخ ابواسحاق در اصفهان دستگیر می‌شود، به شیراز آورده می‌شود و امیر مبارزالدین به قصاص امیر حاجی، شیخ ابواسحاق را به دست فرزندان امیر حاجی می‌دهد. فرزند بزرگ امیر حاجی از کشتن این پادشاه چشم می‌پوشد، اما فرزند کوچک‌ترش شیخ ابواسحاق را به قصاص پدر می‌کشد. واقعه‌ی که پشت تمامی مردم شیراز را می‌لرزاند.

۱۳۸۶- در دوره‌ی آل مظفر، بین دو برادر، شاه محمود و شاه شجاع منازعه رخ می‌دهد و شاه محمود ۱۱ ماه شیراز را محاصره می‌کند تا سرانجام این دو برادر مصالحه می‌کنند.

۱۳۸۸- شاه محمود در شیراز مستقر بوده و بار دیگر بین دو برادر جدال به میان می‌آید و شاه شجاع شیراز را محاصره می‌کند. سرانجام مردم شیراز پیغام حمایت بر شاه شجاع می‌فرستند و شاه محمود با شنیدن این موضوع فرار می‌کند.

۱۴۰۶- مرگ شاه شجاع در ۵۳ سالگی رخ می‌دهد در حالی که ۲۵ سال از عمرش را پادشاهی کرد.

۱۴۰۹- تسخیر شیراز توسط امیر تیمور گورکانی و ورود او به شهر شیراز.

۱۴۱۰- به پادشاهی‌رسمین شاه منصور از آل مظفر. این پادشاه را حافظ نیز ستوده است. ۱۴۱۶- ورود مجدد امیر تیمور و جنگ وی با شاه منصور در روستای گویم و

کشته‌شدن شاه منصور و نیز قتل عام تمام آل مظفر توسط امیر تیمور.

مخلص کلام

تاریخ تولد حافظ، این کلام‌پرداز بزرگه گرچه نامشخص است و نظریه‌های بی‌شماری در این باره ابراز شده است؛ اما اگر حدود سال ۱۳۳۱ بدانییم، اوج شکوفایی رفاه جامعه در دوره‌ی شاه شیخ ابواسحاق است که از سال ۱۳۶۴ به مدت ۱۵ سال پادشاهی می‌کند و می‌توان گفت که حافظ در تمام طول عمرش بیش‌ترین لذت را در این دوره برده است، البته در دوره‌ی شاه شجاع از سال ۱۳۸۱ به مدت ۲۵ سال و در دوره‌ی شاه منصور از سال ۱۴۱۰ به مدت شش سال نیز به ترتیب حافظ در رفاه نسبی به‌سر می‌برده. اما هیچ‌گاه این شرایط به دوره‌ی شاه شیخ ابواسحاق نمی‌رسد. ضمن آن‌که از سال ۱۳۷۹ تا سال ۱۳۸۶ به مدت هفت‌سال بدترین دوره‌ی زندگی‌اش بوده؛ چون در این دوره پادشاهی قندخو، بداخلاق، زاهد ریایی و متشرع بر شیراز و فارس حکومت می‌کند که نامش امیر مبارزالدین است. اما مردم شیراز او را پادشاه محتسب نام نهادند و هر روز عمر حافظ در دوره‌ی این پادشاه به اندازه‌ی هزار سال درازا دارد و «هر نیم نفسی بسیار است».^۲

پی‌نوشت‌ها

۱- به‌همین دلیل تاریخ‌ها به میلادی آمده است که خوانندگان گرامی می‌توانند با کم‌کردن عدد ۶۲۱ از آن‌ها تاریخ را تبدیل به هجری قمری نمایند. ۲- حاجی قوام‌الدین محمد وزیر معروف به صاحب‌عیار، متوفی ۱۴۲۶ می‌باشد که حافظ از او یاد کرده و شعر در گذشتش سروده است. ۳- این را حالا اضافه کنم در سال تحصیلی ۱۳۲۸-۱۳۲۷ در کلاس ششم ابتدایی برای درس جغرافیا معلمی داشتیم که بسیار ظالم بود از دانش‌آموز گذشته مستخدمان مدرسه را می‌زد. سر کلاس هر اشتباه در این درس پنج ضربه چوب سخت و محکم بود. آن وقت‌ها کسی هم ساعت نداشت، ما دانش‌آموزان با شمارش نفس‌هایمان که خوانده بودیم، ۱۶ نفس یک دقیقه می‌شود برای زنگ راحت لحظه‌شماری می‌کردیم. سال بعد معلم ورزش شد و در طول یک ساعت ورزش بدون یک لحظه استراحت همه را می‌دوانید و مردن دو سه دانش‌آموز دبیرستان از دوندن نتیجه‌ی رفتار وی بود. آیا او مبارزالدین دیگری در مقیاس بسیار کوچک نبوده است.

برای حافظ

احمد نیکوهمت

رییس انجمن سخنوران
(ناشر یادنامه‌ی استاد سید علینقی امین)

ظهور کرد به شیراز آن چنان حافظ که ساخت موطن خود را چو گلستان حافظ ظفرنمون به سپاه غزل به شیر زمان به‌زعم اهل ادب بود بی‌گمان حافظ ظریف طبع لطیفش چو باغ خرم بود نمونه بود چنین بین همگنان حافظ ظهیر هم به طربخانه‌ی رفیع سخن دهد گواه که گنجی‌ست بیکران حافظ ظلامه برد ز اقبال خود به بام فلک از آن‌که بود بسی رند و نکته‌دان حافظ ظرائف غزلی را نمود با دل و جان به لطف طبع دل‌انگیز خود، بیان حافظ ظلام فکرت تاریخ را ز هم بشکافت فرود جلوه چو از شعر جاودان حافظ ظلوم بود و جهول آدمی به منطق دین به پامردی خود گشت جان‌فشان حافظ ظهور معرفت اندر ضمیر پاک نگر مراست زین سخن نغز ترجمان حافظ ظلیم گرچه بسا رنج را تحمل کرد شدش به مهر خدانود مهربان حافظ ظنین به کار حریفان مشو به حفظ الغیب چنان که بود بدین شیوه رازدان حافظ ظلیل باش به مانند شاخه‌ی پُربار که بود در چمن شعر سایبان حافظ ظروف شعر و سخن عاجز است از تقدیر از آن‌چه کرد به فرهنگ ارمغان حافظ ظرافت غزل ناب را کرانه مجوی که شد به لطف بیان بحر بیکران حافظ ظهور داد جمال جمیل عرفان را سخن سرود ز توحید هرزمان حافظ ظواهر بشری را رها کند عارف چنان که راز درون را کند بیان حافظ ظفر ز همت نیکو پدید می‌آید چنان که بود مرا هم‌دل و زبان حافظ